

محصول و انبار نمودن غله بدانکار مبادرت میورزند. جشنهای مذکور حاکی از عقائد و سنن و مذاهب آنهاست و بدین مناسبت جنبه تربیتی دارد.

مهمترین این تشریفات و جشنها مراسم است که برای تقویت و تولید شجاعت در دلهای جوانان و ایجاد حس فداکاری و جان بازی در وجود آنان معمولست که در نتیجه منتهی بقبول و تصدیق عضویت آنها در میان قبیله می شود. این رسوم باختلاف زمان و مکان و اقوام تفاوت میکند. بعضی از این مراسم مخصوص دختران و بتوسط زنان انجام میگیرد و عدهای دیگر برای پسران بوده و بوسیله مردان منعقد میشود. برخی از آنها ساده و مختصر بوده و بعضی دیگر مفصل و طولانی و ممکن است در طی چند سال صورت گیرد.

شرح کامل جشنها و تشریفات مذکور در کتابهای متعدد بزبانهای اروپائی موجود است و در اینجا برسبیل مثال بذکر مراسم که در میان قبائل استرالیایی مرکزی معمول است اکتفا میشود. طوایف مذکور سه مرحله برای تشریفات سرسپاری دارند که در ظرف چند سال انجام میگیرد. مرحله اول در ده و یازده سالگی بعمل میآید بدین ترتیب که چند تن از ریش سفیدان کودک را گرفته روی بدنش علامت و شعار قبیله را نقش میکنند سپس او را برتاب کرده سخت میزنند.

شعار قبیله معمولاً یکی از حیوانات است چون گرك و پلنگ و شیر و مار زنگوله دار و لاک پشت و طوطی. علت عمده خصال کوبی و نقش شعار اینست که طفل بداند بکدام ایل و طایفه تعلق دارد و آداب و رسوم مخصوص آن طایفه را در تمام عمر رعایت کند یعنی مثلاً از آن قبیله زن نکیرد - گوشت حیوانی که شعار قبیله است نخورد و الا چنانکه در صفحات بعد روشن خواهد شد گوشت برادر یا خواهر خود را خورده است - نسبت بآن حیوان احترام گذارد - آن حیوان را حامی خود برضد ارواح خبیثه و دشمن بداند - از آن حیوان استخوان یا عضو یا پری همیشه با خود داشته باشد - در مواقع جشن خود را شبیه بآن حیوان سازد

در مرحله دوم که چند سال بعد آغاز میشود طفل را بسته قسمتی از بدنش را

ناقص میکنند مثلاً سینه یا پشتش را تیغ زده و یا دندان پیشین را می شکنند یا پرده بینی و لبش را سوراخ میکنند یا بوسیله گاز گرفتن، کاکل و پوست سر او را میکنند تا وسیله ای برای شناسایی و نشانی او در تمام عمر باشد. دوره این عملیات چند روز است و در تمام این مدت طفل باید روزه بگیرد و بوسیله شکار جانوران خوراک جشن را تهیه نماید و با این ترتیب طرز آماده کردن غذای بزرگترها را یاد بگیرد. در این هنگام یک نفر لله راهنمای اوست و طفل باید مهر خاموشی بر دهان زند و وقتی سخن گوید که مراسم پایان رسیده و آتش روشن کرده باشند و ریش سفید قبیله گذشتن دوره خاموشی را رسماً اعلام کند. چند ماه بعد مرحله سوم آغاز میشود و مدت آن گاهی چند ماه بطول میانجامد. در این اوقات تمام قبیله بانواع و اقسام حرکات و رقصهای اجتماعی اشتغال دارند و همینکه موعد این جشن پایان رسید جوان را به عضویت طایفه می پذیرند و از این پس با زنان و کودکان سروکار نخواهد داشت.



جشن طایفه ای از بدویان استرالیا

عده ای در حال رقص هستند و در وسط یک تن بوسیله دمیدن در شاخه درخت میان تپه حرکات آنها را منظم میکند

منظور از این مراسم

از تمام این مراسم و جشنها منظور تربیت طفل است . اولاً
از لحاظ پرورش اخلاقی با زدن و ناقص کردن طفل تحمل
مشقت و مصیبت را بوی یاد میدهند . روزه گرفتن برای او
درسی است که تحمل گرسنگی را میآموزد .

تسلیم در مقابل ریش سفیدان موجب پیدایش حس فرمانبرداری و احترام است
نسبت بزرگترها - تهیه خوراک روزهای جشن او را یاد میدهد که بزرگترها از او
انتظار خدمت دارند و باید معیشت خانواده را تأمین کند . ثانیاً از لحاظ تربیت سیاسی و
اجتماعی تشریفات و جشنهای مذکور حکومت و فرمانروایی بزرگترها را مسلم و تأمین
میکند . ثالثاً از لحاظ تربیت دینی این مراسم در نظر آنان حائز اهمیت است و علامتی را
که بر بدن طفل نقش میکنند شعار قبیله بوده طفل باید آن را مقدس و محترم بشمارد
و عقاید خود را در پیرامون آن متمرکز ساخته آنرا پرستش کند . رابعاً از لحاظ تربیت
عملی در ضمن جشنها الله طرز شکار جانوران و تهیه خوراک و روشن کردن آتش را یاد
میدهد ولی در این آموزش تنها عمل شکار یا تهیه خوراک یا روشن کردن آتش در نظر
نیست بلکه چگونگی عمل و راه اقدام و روشی که اتخاذ میشود اهمیت بسیار دارد و
پیروی از این دستورها و مقررات است که دین قبایل بدوی را تشکیل میدهد و باید در تمام
کارهای روزانه از آن متابعت شود . آموختن و فرا گرفتن این روشها عبارتست از مجموع
طریقه های تربیتی اقوام بدوی .

اعتقاد بهمزاد

طوایف و اقوام بدوی در يك امر باهم مشابهند و آن عبارتست از
اعتقاد بهمزاد (۱) و معتقدند هر موجود باجان مانند انسان و
جانور یا بی جان مانند سنگ و تخته و تیر و کمان روانی جداگانه و شبیه بخود دارد که
در زندگی مؤثر است و در اینجا بهمزاد تعبیر میشود .

این عقیده در نتیجه اندیشه و تفکر حاصل نشده بلکه ناشی از این است که انسان
بدوی میان وجود خود و وجود دیگران و اشیاء فرقی قائل نیست زیرا از آغاز با

جانوران محشور بوده و بعضی از آنها را بالاتر از خود دانسته و نام یکی از آنها را بر خود گذاشته و بدین ترتیب کم کم تصور کرده است که از صلب همان حیوان است که روزی میل کرده بصورت آدم در آید. بعقیده او افراد قبیله از اولاد آن حیوانند و تمام حیواناتی که از نوع شعار قبیله اند همگی برادران و خواهران او میباشند.

انسان بدوی چون کودکی که هنگام بازی برتر که ای سوار میشود و آنرا ذی روح می پندارد برای جانوران و اشیاء شخصیت قائل و معتقد است که همه چیز جان دارد. مردم قبایل بدوی هر چه در بیداری دیده اند در خواب هم مشاهده میکنند چنانکه شکار یا جنگی را که شخص در بیداری نموده در عالم رؤیا نیز ملاحظه میکند و چون دیگران بوی اطمینان میدهند که بدنش هنگام خواب حرکت نکرده و در جای خود باقی بوده پیش خود استدلال میکند که بجای او همزادش اینکارها را انجام داده است. همچنین خیال میکند که غش و بیهوشی و مانند آن نتیجه اینست که روان برای مدتی از تن بیرون میرود و چون بر میگردد شخص حال عادی پیدا میکند. از اینرو *مرك* عبارتست از متمایل نبودن روان ببازگشت بتن یا گم کردن راه و یا برگزیدن تن و چیز دیگری بجای بدنی که سابقاً داشته است. بعقیده آنان علت دیوانگی و حمله غش اینست که روان دشمن یا بیگانه وارد تن میشود.

انسان بدوی چنانکه برای همجنس خود معتقد به همزاد است همین عقیده را درباره دیگر موجودات نیز دارد و دلایلی که ویرا بدین امر معتقد میسازد اینست که در خواب موجودات دیگری مانند اسب و سگ یا تیر و کمان شخص با او هستند و آنها را بکار میبرد. موجودات مذکور مانند خود او سایه دارند و در آب منعکس میشوند. بعضی اوقات برخلاف میل و اراده او رفتار میکنند مثل اینکه روح نا موافق بر آنها مستولی باشد.

بدلائل مذکور هنگام *مرك* اسب و سگ هر کس را میکشند. اغلب قایق و حتی زن او را میسوزانند. آلات و افزار کارش را بانعش بخاک میسپارند تا همزاد این موجودات در آن دنیا بدرد همزادش خورد. بنابر آنچه گفته شد اقوام بدوی به عالم دیگری معتقدند

که از همزاد تشکیل یافته و در مقابل دنیای مادی است و تمام پیش آمدهای روزانه و همه رازهای طبیعت را مربوط به عالم همزاد میکنند و ناشی از آن میدانند.

مهمترین کار قبائل بدوی پیدا کردن وسائل اولیه زندگی است یعنی تهیه خوراک و پوشاک و منزل. اقدام باین سه عمل باید طوری انجام گیرد که روح مقیم در اشیاء نرنجد. همزاد

تأثیر این عقیده

در تربیت

چوبی که برای ساختمان خانه و یا سوخت بکار میرود - همزاد حرابه‌ای که استعمال میشود - همزاد جانوری که میکشند باید آزرده نشود. برای رسیدن بدین مقصود هر عمل باید مطابق دستور خاص و تشریفات معینی انجام گیرد که نتیجه آزمایش نسلهای گذشته و روزگاران پیشین است. آموختن این دستورها برای نیاززدن همزادها مهمترین قسمت آموزش و پرورش طوائف بدویست.

عقایدی شبیه بهقاید فوق نزد اقوام دیگر هم وجود داشته است. در یونان باستان معتقد بودند که آثار طبیعی و نیروئی که در طبیعت موجود است هر يك تحت نظر خداوندی است و برای رسیدن بمقصود معینی چون زدن تیر بنشانه و رسیدن کشتی بمقصد و یا مسلط شدن بر اسب و راندن ارابه - باید خداوند مربوط را راضی و خشنود ساخت. یهودیها نیز معتقدند که خدا در جزئیات زندگی مداخله دارد بطوری که مثلا طاعون و جنك و آثار طبیعی همه بوسیله نیایش و تشریفات دینی ممکن است تغییر و تبدیل حاصل کند.

قانونهای علمی که امروز همه ملل متمدن بدان معتقدند شباهت تمام بهمزاد طوائف بدوی دارد: انداختن توپ برای اینکه بنشانه معینی اصابت کند تابع قانون فیزیک و مکانیک است - تهیه خوراک بطوریکه عاری از عناصر موزی باشد منوط است بقوانین شیمی - کشف بیماریها و دفع آنها بسته است بشناختن قانونهای زیست‌شناسی از دیاد محصول و بهبود آن مربوط است بقانونهای کشاورزی، ... و بهمان دلیل که آدم بدوی برای توجیه آثار طبیعی اعتقاد بهمزاد دارد انسان متمدن معتقد است که

ذره ذره کاندربن ارض و سماست

جنس خود را همچو گاه و کهر باست

و نیز انسان قرن بیستم به نیرو هائی چون قوه برق - موج های هرتز (۱) -
 جذبۀ اتمی - جذبۀ شیمیائی - الکترون (۲) و مانند آن معتقد است . بوسیله این
 مفروضات و اسامی انسان بدوی یا متمدن کوشش میکند آثار طبیعت را تعبیر و بیان کند
 و بواسطه علم و اطلاع بر آنها تسلط حاصل نماید . آگاهی بوجود همزادان و اعتقاد
 بدانها همان منظور را انجام دهد که علوم و فلسفه و دین و تاریخ و ادبیات در جامعه
 متمدن . در حقیقت باید گفت که اعتقاد بهمزاد بتدریج تبدیل بعلوم و فلسفه و مذهب
 شده است .

از آنچه گفته شد میتوان نتیجه گرفت که مشخص عمده
 آموزش و پرورش در اقوام بدوی توقف در يك حال و ترقی
 نکردن و تقلید است .

این طوایف بحدی قوه استنباط و تصرفشان کم است که کوچکترین تغییری مایه
 ترس و واهمه آنهاست چنانکه نخستین بسار سبدی که در زیر کوزه گلی قرار داشت
 اتفاقاً آتش گرفت و موجب پختن کوزه و سفت شدن آن گردید . در نتیجه انسان بدوی
 هر وقت میخواهد کوزه تهیه کند بدین ترتیب عمل میکند که کوزه را روی سبذ گذارده
 و سبذ را آتش میزند و هر گزش این فکر پیدا نمیشود که ممکن است برای اینکار راه
 دیگری پیش گرفت و بوسیله دیگری آتش روشن نمود .

قبائل بدوی اولاً کوشش میکنند بر طبق تجارب پدران و نیاکان خویش رفتار
 کنند و با این طرز چون محیط آنها تغییر نمیکند روش آموزش و پرورش آنها نیز
 دگرگون نمیشود . ثانیاً گذشته را درك نمیکند و نمیتوانند تصور کنند که زندگانی
 گذشتگان بچه شکل بوده زیرا گذشته ثبت و ضبط نشده و آدم بدوی هم تنها برای
 جزئیات و حال حاضر حافظه دارد . ثالثاً این گروه فکر آینده ندارند و دور بین و مهال
 اندیش نیستند و نمی توانند درك کنند که آینده چیست و چگونه ممکن است در آن

(۱) Hertz دانشمند نامی آلمان که راجع بامواج برق کشفیاتی نمود که اساس تلگراف

بی سیم است (۱۸۹۴ - ۱۷۵۷)

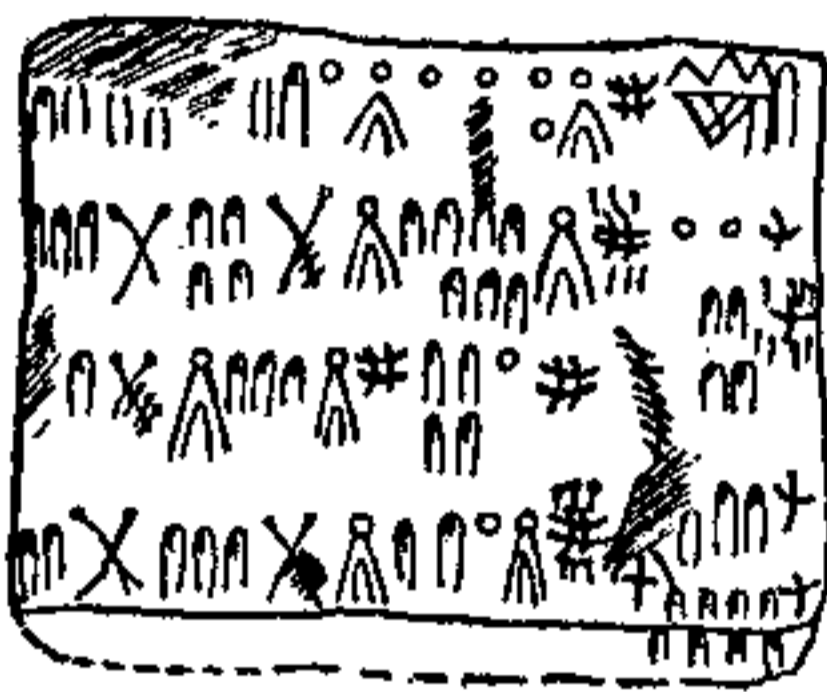
(۲) Electron

بکارهایی اقدام نمود که در زمان حاضر ممتنع و ناممکن بنظر میآید. علت این حالت آنست که نمیتوانند قبلاً خوشی و درد را در مخیله حس کنند تا محرکی برای فکر آینده باشد. رابعاً مانند کودکان تنها بفکر زمان حال هستند و فقط آنرا درك مینمایند. از این رو بهیچگونه تغییری متمایل نیستند و برحسب اتفاق ممکن است قائل بتغییری شوند و اینکه گفتهاند اقوامی که بیشتر عقب ماندهاند زیادتیر مخالف تغییر هستند عین حقیقت بوده و با احوال این اقوام کاملاً تطبیق میکند.

تحول بسوی تمدن باوجود اکراه زیادی که قبائل بدوی بتبذیل وضع خود دارند در طی قرون متمادی بدون فهم و توجه عمدی گامهای کوچک بطرف ترقی برداشتهاند که آثار آن در آموزش و پرورش هویداست. جشنها و تشریفات و مراسم سرسپاری عموماً توسط مردان قبیله صورت میگیرد ولی همه این کارها تحت نظر اشخاص معینی است. اوراد و اذکار و جادو که برای خشنود کردن همزاد بکار میرود مخصوص آنهاست که تسلط بیشتر بر ارواح دشمنان دارند و بوسیله استعمال شعار مقدس قبیله بر آنها غلبه حاصل میکنند.

این اشخاص که بمنزله طبقه مربی و معلم هستند موسومند بجادوگر و طلسمبند و حکیم و مانند آن. بافوت تدریجی افراد این طبقه همزادهای آنها عالم ارواح را بر میکنند و بر قدرت و نفوذ افراد زنده آن طبقه افزوده میشود و اشخاص روحانی از میان آنها پدید میآیند. طبقه روحانی ابتداء از رئیسان خانوادهها بوده زیرا ارواح نیکوکار و مهربان متعلق بپدران و نیاکان آنها بوده اند ولی روز بروز وظیفه این گروه زیادتیر شد و وظیفه رئیسان خانواده (چون جنک کردن و میان افراد آشتی دادن و دادرسی و فراهم کردن وسائل گذران) نیز رو بفزونی گذاشت ازینرو طبقه خاصی از روحانیان بوجود آمد. از این بعد این دسته دو وظیفه مهم برعهده داشتند یکی یاد دادن مردم این نکته را که هر کاری را مطابق تشریفات معینی انجام دهند دیگر تربیت عدهای که در آینده باید طبقه روحانی را تشکیل دهند. آنان که متصدی آموزش روحانیان آینده شدند نخستین کسانی بودند که شغل آنها معلمی بود. بدین ترتیب قرنهای آموزش و پرورش حق مخصوص روحانیان و قرنهای نیز فقط تحت نظارت و اداره آنها بود. هنگامی که

پیشرفت اقوام بدوی بدین پایه رسید که طبقه مخصوص از روحانیان بوجود آمد مراسم و تشریفات مذهبی باندازه‌ای زیاد و درهم و برهم بود که ثبت و ضبط آنها از هر حیث لازم بنظر رسید. از اینجا اختراع خط پدید آمد و علامتی شد که اقوام بدوی و انسان متمدن را کاملاً از هم ممتاز ساخت. نوشتن و خواندن وظیفه مهم روحانیان و برنامه تحصیل آنها عبارت شد از یاد گرفتن اشکال و حروف و مطالبی که بوسیله آن نوشته میشد. باین ترتیب نخستین نوشته‌های بشر راجع شد بدین و تشریفات دینی چنانکه آثار دوره کلد و مصر هم امروز آن را تأیید میکند.



نمونه اولین خط درقالات ایران (سیالک کاشان)
لوحه متعلق بدوره قبل از ابلا (۳۰۰۰ سال پیش از میلاد)
از کتاب تاریخ ایران تألیف گیرشمن صفحه ۳۶

تاموقعی که طبقه روحانی

پدید نیامده و تربیت اقوام بدوی منحصر بود باینکه چه باید کرد و چگونه باید هر عملی را انجام داد روش آموختن تقلید بود ولی پس از پیدا شدن طبقه مذکور و اختراع خط و تدوین ادبیات مذهبی فکر بشر ترقی کرد و از خود پرسیدند این مراسم و اعمال برای چیست و چرا باید بدان اقدام کرد. از این بعد

دیگر تربیت طبقه روحانی آینده اکتفا به پرورش عملی نشد بلکه آموزش نیز بر آن مزید گردید ولی این امر در مراحل اول تمدن منحصر بطبقه روحانی بود و برای طبقات دیگر مدرسه و آموزش وجود نداشت چنانکه قوم یهود تا کمی پیش از میلاد مسیح آموزشگاه نداشت.

آموزش و پرورش مردم عبارت بود از پرورش عملی که در خانه صورت میگرفت و تربیت نظری که توسط طبقه روحانی ضمن تشریفات و مراسم دینی انجام می یافت.

بنا بر آنچه گذشت تربیت اقوام بدوی نخستین مرحله آموزش و پرورش است .
 مرحله دوم آنست که اساسش برخط و نوشته بوده و طبقه مخصوص متصدی آن باشد
 و علاوه بر پرورش عملی شامل تعلیم و تدریس نیز باشد . نمونه این مرحله در ممالک شرقی
 دیده میشود که در اینجا ایران بطور مثال مورد بحث قرار خواهد گرفت .

فصل سوم

آموزش و پرورش در ایران پیش از اسلام

اوضاع طبیعی فلات ایران در اخلاق و سرشت اهل این کشور تأثیر بسیار نموده است. بواسطه زمینهای خشك و بیحاصل و بیابانهای بزرگ و لم بزرع و کوههای بلند و برهنه مردم این دیار مجبور شده اند برای گذران خود زحمت بی پایان کشند و پیوسته بر ضد عوامل طبیعی مبارزه کنند و باین ترتیب مردمانی دلیر و جنگجو بار آمده اند.

فلات مذکور چون بین آسیای مرکزی و شبه قاره هندوستان و آسیای صغیر واقع است اراضی وسیع و صحاری آسیا را به هندوستان و آسیای صغیر و از آنجا بار و پادافریقا مربوط و متصل میسازد. بهمین جهت در دوران تاریخ، ایران همیشه ممبر اقوام و اغلب در معرض هجوم قبایل و طوایف بیگانه قرار گرفته است و این وضعیت جغرافیائی موجب شده که از یکطرف پیوسته با مهاجمین در کشمکش بوده و از طرف دیگر از تمدن و فرهنگ خویش به مشرق زمین و اروپا داده و از آنان قسمت هائی را اخذ و اقتباس کرده است.

مذهب زردشت که مذهب رسمی نیاکان ما بوده نیز بر اصل مبارزه است و اهورامزد و اهریمن پیوسته در زد و خوردند تا بالاخره اولی فائق میگردد. روشنائی نشانه راستی و خرد و پرهیزکاری و پاکی است. از اینرو آدمی باید بر هوای نفس و شهوت غالب شود و نیرو و تمدن کشور را توسعه دهد تا طرفدار روشنائی باشد و به اهورامزد کمک کند. کشاورزی و پرورش حیوانات و گیاهان خوب از وسایل ضعیف کردن و کاستن ناپاکی است. عشق بر راستی و مراقبت و فعالیت از عوامل پیشرفت در جنگ بر ضد اهریمن است. اعتقاد بمعاد که از مشخصات دین زردشت است اهمیت بسیار در آموزش و پرورش دارد. پس از مرگ کارهای خوب و بد آدمی را میسنجند و در نتیجه بهشت یا دوزخش میفرستند و اگر کارهای بد و نیک او یکسان باشد در برزخ دوره آزمایش برایش معین

میکنند و در آخر معصیت کنندگان نیز گناه‌های خود را شسته جزو آمرزیدگان خواهند شد

از مراتب مذکور بخوبی
 میتوان درك كرد كه دين زردشت
 دینی است اخلاقی و برای شخصیت
 ارزش قائل است و مسئولیت هر کس
 با خود اوست و اگر بخواهد میتواند
 خود را نجات دهد و وسائل آنرا
 فراهم سازد .

در چنین دینی فضایل عمده
 عبارتست از راستی و عدالت و
 سپاسگزاری و حقشناسی و دلیری
 و خوبشمن داری .

در دین زردشت
 تاثیر دین
 در پرورش تن
 ناخوشی از آن
 اهریمن است و

بواسطه او وارد تن و موجب اختلال
 میگردد از اینرو وظیفه هر ایرانی
 است که برضد اهریمن کار کند و

تندرستی و سلامتی را پایدار سازد . بر حسب کتاب دینکرد که یکی از کتب مذهبی
 زردشتیان بزبان پهلوی است « شستن و پاک کردن روان از گناه و ارزش دادن بروان
 بسته به نیرومندی تن میباشد زیرا بواسطه تن است که گناه روان زدوده میشود (۱)
 از طرف دیگر بموجب کتاب فلسفه زردشت تألیف دکتر کازارتلی (۲) جمله

(۱) ترجمه دستور پشوتن - جلد چهارم ص ۲۲۸ که در کتاب مدی نقل گردیده است

(راجع بمدی مراجعه کنید بصورتی که در آخر کتاب طبع شده است)

(۲) Casartelli



زردشت

از روی پرده‌ای که پیتاوالا نقاش پارسی
 در بمبئی کشیده است

عقل سالم در بدن سالم یکی از ضرب‌المثل‌های معروف زردشتیان بوده است و تن و روان را همیشه بیکدیگر وابسته میدانسته‌اند. در خود کتاب اوستا (۱) هر زردشتی پنج چیز از خدا خواها‌انست: نخست بهشت دوم نیروی تن سوم زندگی بلند روح چهارم کامروائی در شکستن دروغ پنجم آگاهی از راهزنان (۲) و هر زردشتی باید اول برای توانائی تن دعا کند سپس برای توانائی دماغ زیرا این وابسته بآنست. بالاخره بر حسب کتب زردشتی (که در کتاب همدی ذکر شده) اردیبهشت فرشته‌ایست که برپاکی سرشت و درستی تن حکم فرماست و خود این مسئله وابستگی تن و روان را می‌رساند.

بر حسب تألیفات هرودت (۳) و گز و نوفون (۴) و استرابون (۵) اقسام ورزش

مهمترین ورزشهای ایرانیها عبارت بود از اسب سواری -

تیراندازی - چوگان بازی - شنا و زوین اندازی. فردوسی نیز این مسئله را تأیید میکند و شکار و فرماندهی لشکر را نیز اضافه می‌فرماید چنانکه کاوس هنگام سپردن سیاوش برستم (برای اینکه او را تربیت کند) گوید:

(۱) کتاب اوستای کنونی در حدود ۸۳۰۰۰ کلمه است و به پنج قسمت تقسیم می‌شود:

الف - یسنا که سرودهای زردشت جزء آنست. این سرودها (گاتها) از ۵۰۰۰ رده کلمه ترکیب یافته و از خود زردشت است.

ب - یشت‌ها که از عظمت و فر ایران سخن می‌گوید.

ج - و سپرد در باب تشریفات و آداب و جشنهای مذهبی است.

د - خرده اوستا که شامل دعاهای مختلف راجع به عروسی و دهنه و کشتی است.

ه - و ندیداد که از قوانین ضد دیوها و آئین دین و آفرینش زمین و ناخوشی‌ها و درمانها گفتگو میکند.

(۲) جلد اول یسنا ترجمه پورداود صفحه ۱۶۵

(۳) Hérodote تاریخ نویس نامی یونان که در قرن پنجم پیش از میلاد میزیسته

(۴) Xénophon تاریخ نویس و فیلسوف یونانی که در حدود ۳۵۲ پیش از میلاد

در گذشته است.

(۵) Strabon جغرافیا دان یونانی که بسال ۲۱ میلادی وفات یافته است.

تهمتن ببردش به زابلستان	نشستنگی ساخت در گلستان
سواری وتیر و کمان و کمند	عنان ورکیب و چه و چون و چند
ز بیداد و داد و زتخت و کلاه	سخن گفتن و رزم و راندن سپاه
هنرها بیاموختش سر بسر	بسی رنج برداشت کاهد ببر

اسب سواری ایران از روز گاران پیش نخستین جایگاه اهلی کردن و پرورش

اسب و اسب دوانی و اسب سواری بوده است (۱). در جشن مهرگان

که بافتخار مهر فرشته روشنائی گرفته میشد مسابقه ارابه رانی قسمت مهمی بوده است. یونانیها در جشنهای المپی (۲) مسابقه ارابه را از ایرانیان اقتباس کردند و رومیها آنرا از یونان گرفتند.

در ایران باستان اسب را مانند عضو خانواده محسوب میداشتند و هر کس هنگام دعا نه تنها برای خود و خانواده نیایش میکرد بلکه برای اسب نیز دعا مینمود و آیات زیاد در این خصوص در اوستا ذکر شده که نقل آن طولانی خواهد بود. احترام اسب و دوست داشتن آن به ایرانیان معاصر ارت رسیده چنانکه اصطبل پادشاه تا همین سال های اخیر بست بود و هر کس بدان پناه میبرد از تعقیب مصون میشد. حکایتی که راجع به داریوش بزرگ و بساطنت رسیدن او نقل شده حساکی از مقامی است که اسب در نظر ایرانیان داشته است :

داریوش و همدستانش همینکه اسمر دیس غاصب را از پای در آوردند بنامش سحر گاهان سواره بیرون شهر روند و اسب هر کس نخست شبیه کشید پادشاهی بساو رسد. تاریخچه این واقعه در جلد اول کتاب ایران باستان تألیف مرحوم پیرنیا در

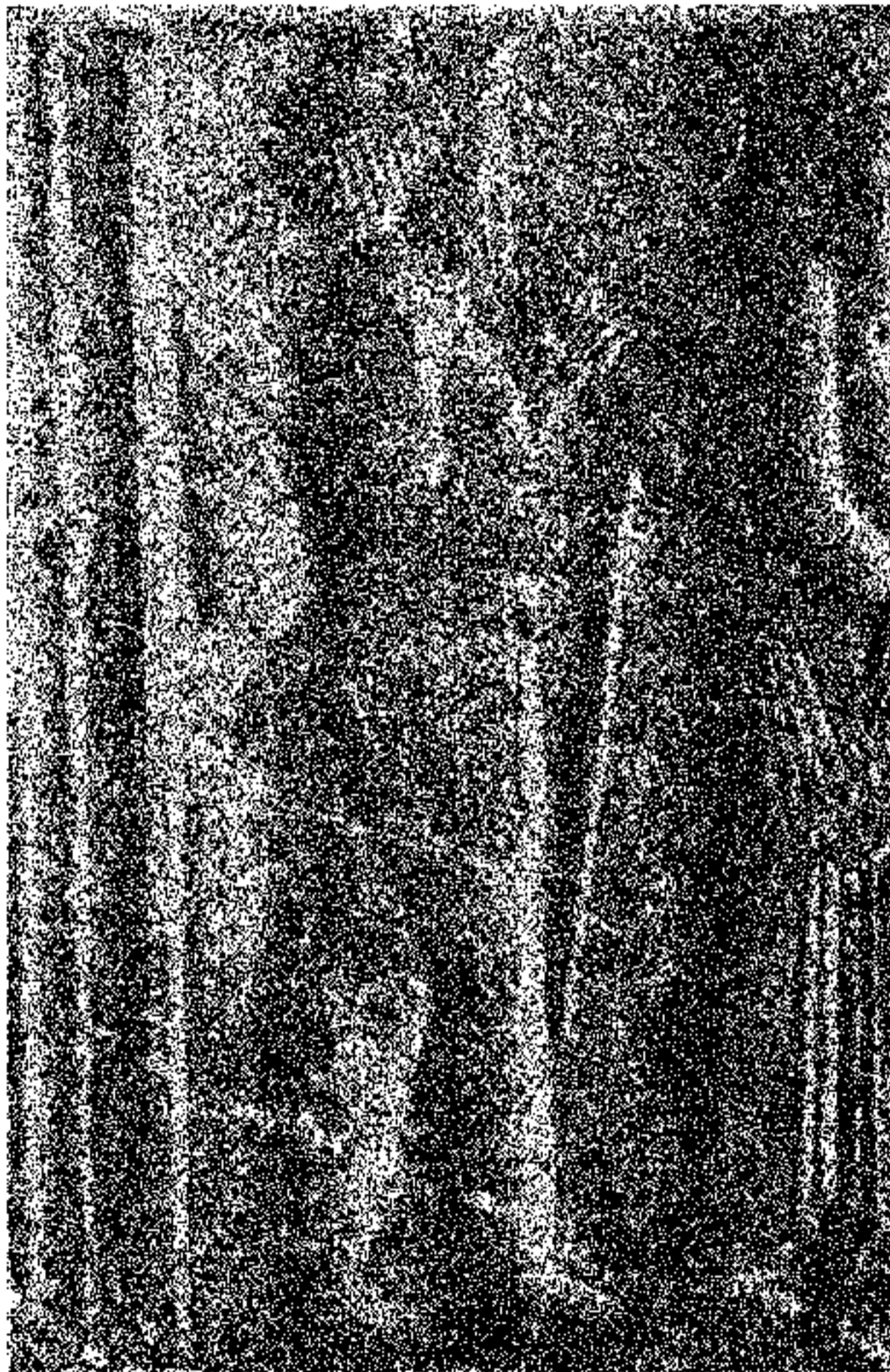
(۱) در ایران دهنه و زین و رکاب اختراع گردید و اولین بار اسب به ارابه بسته شد و انقلابی در آن زمان در وسایل نقلیه پدید آمد.

(۲) Olympie از شهرهای شمالی یونان که هر چهار سال یکمرتبه جشنهای ورزشی در آنجا منعقد میشد و اروپائیها آن رسم را از سر گرفته اند چنانکه در تیر ۱۳۲۷ در لندن تشکیل یافت و برای اولین بار قهرمانان ما در آن شرکت جستند.

در تیر ماه ۱۳۳۱ جشنهای مذکور در هلسنکی پایتخت فنلاند برپا شد و بین هفتاد و یک کشوری که شرکت کردند قهرمانان ایران مقام هیجدهم را حائز گردیدند.

صفحات ۵۲۰-۵۳۰ نقل گردیده است. بنا بر آنچه گذشت جای شکفت نیست که ایرانیان اهمیت زیاد به اسب سواری دهند: از زمان کودکی اسب سواری میآموختند و در این کار بسیار هنرمند بودند.

تیراندازی
 بطوریکه هرودوت نقل میکند پس از اسب سواری مهمترین ورزش ایرانیان تیراندازی بوده است. در اوستا از دوازده



کماندار داریوش با کمان و ترکش بر پشت
 از نقش برجسته عمارت خزانه تخت جمشید (در موزه ایران باستان)

سلاح اسم برده شده که نیاکان ما بکار میبرده اند و چهارم و پنجم آن کمان و تیر دان است. مطابق نوشته هرودوت در آرتش خشایار شاه که یونان حمله کرده بود ایرانیها

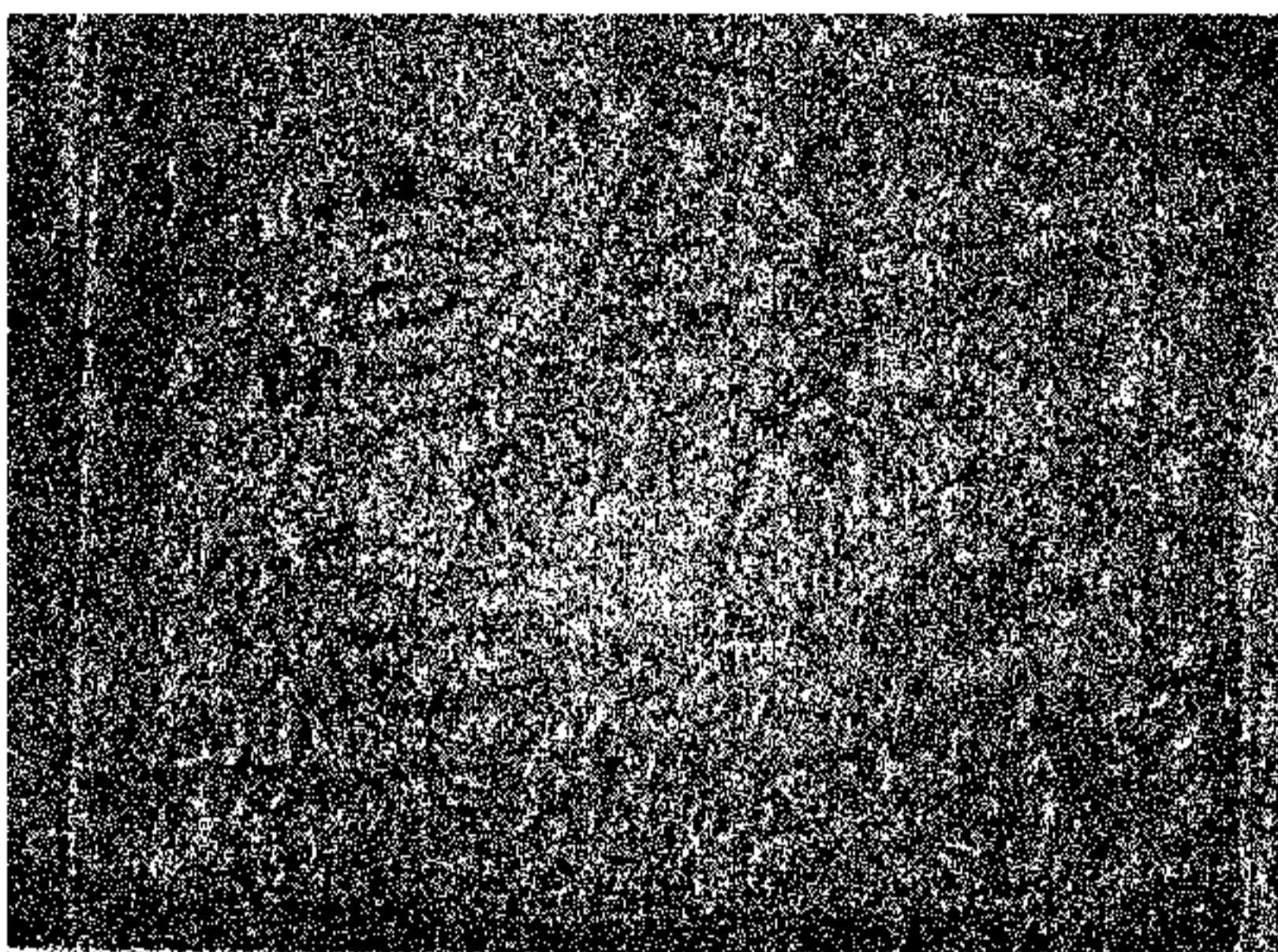
ه کوتاه و کمان بلند و تیر که از نی بود و خنجر که روی ران راست می‌آویختند بسا خود داشتند. گذشته از آثار فوق که دلالت بر اهمیت تیر اندازی پیش ایرانیان میکند در بناها و سنگتراشیهایی که از دوره پیش از اسلام باقی است شکل کمان و تیر رسم شده و اشخاصی در حال تیر انداختن هستند و در کتیبه نقش رستم اسم کماندار و تیر انداز داریوش بزرگ بنام اشپ کنا (۱) با عنوان و مقام قید گردیده است (ایران باستان پیرنیا جلد دوم صفحه ۱۶۰۲). در شاهنامه نیز همه جا از تیر و کمان سخن رانده شده و از آموختن



دوسر باز پارسی با کمان و تر کش بر پشت .
از پلکان کاخ مرکزی تخت جمشید (در موزه ایران باستان)

تیر اندازی بکودکان صحبت بمیان آمده است که برای نمونه اکتفا میشود بموقعیکه

یزدگرد پدر بهرام گور دربارهٔ تربیت اوبابزرگان مشورت میکند و سه موبد برمیگزینند
که یکی تیر و کمان بوی آموزد :



شکار گاه در طاق بستان
پادشاه در وسط مشغول تیراندازی است

سه موبد نگه کرد فرهنگ جوی
که در سورستان (۱) بودشان آبروی
یکی تا دبیری پیام-وزدش
دل از تیرگیها بر افروزدش

(۱) سورستان در نزد ایرانیان قدیم عراق و شامات بوده است (هزارهٔ فردوسی - چاپ
وزارت فرهنگ - حاشیه صفحه ۱۴۰)

دگر آنکه نخجیر بسازان و یوز

بیاموزدش کان بود دل فرورز

سه دیگر که چوگان و تیر و کمان

همان گوردش تیغ با بد کمان

از حکایاتی که فردوسی در بهرامنامه نقل میکند اینست که بهرام گور در تیراندازی



بهرام گور در حال شکار با آزاده

از شاهنامه خطی مورخ ۸۹۱ هجری که بنمرة Add ۱۸۱۸۸

در موزه بریتانیا ضبط است

بسیار هنرمند شد چنانکه بر حسب درخواست آزاده آهوی نر و ماده را در ظاهر
 بیگدیگر تبدیل کرد و شاخ و سم آهو را بهم دوخت. جشن تیرگان (۱۳ تیرماه) که در
 ایران باستان معمول بوده مطابق افسانه‌ای که از طبری نقل میکنند در پایان جنگهای
 منوچهر و افراسیاب رایج شده بدین ترتیب که هر دو طرف قبول میکنند که آرش کمانگیر

از قلعه دماوند تیری بطرف شمال اندازد و هر جا فرود آید مرز ایران و توران باشد.
آورده اند که تیر تاجیحون رفت و این رودخانه مرز ایران زمین شد.

چوگان بازی
سومین ورزش ایرانیان قدیم چوگان بازی بود که در تمام
دوره های پیش از اسلام مورد علاقه بوده و همه طبقات از پیر
و برنا و توانگر و درویش بدان دلبستگی داشتند منتها کودکان پیاده و جوانان سواره
بازی میکردند. توجه باین بازی و آموختن آن باطفال ضمن داستانهای شاهنامه ذکر
شده که بطور مثال یکی از آنها در اینجا تلخیص میشود:
زمانی که سیاوش از کاوس پدر خود قهر کرده نزد افراسیاب رفته بود افراسیاب



چوگان بازی سیاوش حضور افراسیاب
از شاهنامه خطی که شماره ۲۷۲۵۷ Add در موزه بریتانیا
در لندن ضبط است

خواست. لیاقت رقیب آینده خود را اندازه گیرد. بنا شد مهمان و میزبان با هم
چوگان بازی کنند. افراسیاب هفت تن از تورانیان برای دسته خود و هفت تن برای
سیاوش برگزید.

چون انتخاب همبازی بایستی از طرف خود سر دسته بشود و بعلاوه تورانیان در
مقابل پادشاه خود جرئت و شهامت نداشتند سیاوش اعتراض کرد و گفت:

همه یار شاهند و تنها منم

نگهبان چوگان اینها منم

گر ایدون که فرمان دهد شهریار

بیارم از ایران به میدان سوار

مرا یار باشند در زخم گوی

بر آنسان که آئین بود برد و روی

سیاوخش از ایرانیان هفت مرد

گزین کرد شایسته اندر نبرد

در دو بازی سیاوش شخصا شایستگی خود را نشان داد و نوبه بدیگران نرسید

و بازی پایان آمد. لیکن در موقع دیگر که گرسیوز برادر افراسیاب با او بازی نمود

همه شرکت کردند و بنفع ایرانیان پایان رسید:

چو خورشید تابنده بگشاد راز

بهر جای بنمود چهر از فراز

سیاوش از ایوان به میدان گذشت

ببازی همی کرد میدان بگشت

چو گرسیوز آمد بیانداخت گوی

سپهبد سوی گوی بنهاد روی

چو او گوی در خم چوگان گرفت

هم آورد او خاک میدان گرفت

ز چوگان او گوی شد ناپدید
 تو گفستی سپهرش همی برکشید
 چنین گفت با لشکر نامجوی
 که میدان شمارا و چوگان و گوی
 چو گردان به میدان نهادند روی
 ز ترکان به تندی ببردند گوی
 سیاوش از ایرانیان شاد شد
 بسان یکی سرو آزاد شد

آموختن چوگان در کودکی صورت می‌گرفته است چنانکه اردشیر بابکان
 پسری را که از دختر اردوان پیدا کرده بود و در خفا او را نگاهداشته و تربیت کرده
 بودند از بازی چوگان شناخت .

سنی که چوگان را یاد میداده اند از بیت زیر که راجع است بشاپور
 ذوالاكتاف بر آید :

چو بر هفت شد رسم میدان نهاد هم آورد وهم رسم چوگان نهاد
 امروز چوگان بازی در مغرب زمین متداولست و در اینکه از ایران گرفته‌اند
 تردیدی نیست . بعضی از اروپائیان مانند اوسلی (۱) انگلیسی معتقد است که بازی
 کریکت (۲) و گلف (۳) که از بازیهای مهم کنونی است نوعی از چوگان بازی است .
 زوین اندازی دیگر از ورزشهاییکه ایرانیان قدیم جزء تربیت بدنی میدانستند
 زوین اندازی بود . زوین یا ژوپین یا ژوپین مانند سر نیزه‌ای
 بود که بطرف دشمن پرتاب میکردند . گاهی آنرا در شکار نیز بکار میبردند . هرودوت
 آنرا جزو سلاح ایرانیانی که به یونان حمله نمودند ذکر میکند . استرابون جغرافی‌دان
 و مورخ یونانی نیز میگوید که ایرانیان از پنج تا بیست و چهار سالگی زوین اندازی را

(۱) Ousley در کتاب مسافرت در ایران ص ۳۴۷

(۲) Cricket

(۳) Golf

میآموختند. در شاهنامه مکرر بژوبین و پرتاب کردن آن اشاره شده چنانکه در یکجا آمده:
سپه بود بر میمنه چل-هزار

سواران ژوبین ور و نیزه دار

و در موقع هنرنمایی سیاوش نزد گرسیوز:

بفرمود تا تخت زرین نهند

به میدان پرخاش ژوبین نهند

دو مهر نشستند بر تخت زر

بدان تا کرا بر فرازد گهر

سواران به میدان بگردار گرد

بژوبین گرفتند ننگ و نبرد

پنجمین ورزش که ایرانیان بکودکان میآموختند شنا بود

شنا

چنانکه استرابون گوید اطفال را یاد میدادند از جوی و نهر

و رود بکنند و جامه و سلاح خود را خشک نگاهدارند.

از طرف دیگر چون عموماً مردم در پیرامون شهرها و در رودخانه و نهر استحمام

میکردند شنا کردن را نیز میآموختند و این عمل در ایران مرسوم شد و باقی ماند (۱)

همانقدر که پرورش تن اهمیت داشته تربیت نظری نیز مهم

پرورش نظری

بوده است. در اوستا آمده است که «اگر شخص بیگانه یا

همدین یا برادر یا دوست برای تحصیل دانش و هنر نزد شما آید او را بپذیرید و آنچه

خواهد بدو بیاموزید (۲). در دینکرد مذکور است که فراگرفتن دانش از وسایل

برتری معنوی و دنیوی است (۳). آذر بدمهر اسپند معاصر شاپور دوم ساسانی که از

حکیمان معروفست در پندنامه‌ای که بزبان پهلوی نوشته (۴) گوید:

(۱) برای مثال رجوع شود بیاب ۲۷ قابوسنامه و طرز تربیت کاوس بن اسکندر

نیره قابوس و شگیر.

(۲) و ندیداد قسمت چهارم قطعه ۴۴

(۳) جلد دوم فصل ۹۸

(۴) اندرز آذربید مهر اسپند ضمیمه کتاب اخلاق ایران باستان صفحه ۱۰۷

«اگر ترا فرزندی باشد او را بدبستان فرست و به تحصیل علم بگمار زیرا علم و دانش چشم روشنت».

منظور از تربیت منظور عمده تربیت در ایران باستان اخلاقی و اجتماعی بوده و میخواستند ایرانی را عضو خوب جامعه بار آورند چنانکه از دعائی که میکرده اند کاملاً ظاهر میشود:

«ای اهورامزد فرزندی بمن عطا فرما که با تربیت و دانا بوده در هیئت اجتماع داخل شده و بوظیفه خود رفتار نماید - فرزند رشید و محترمی که حاجت دیگران را بر آورد - فرزندی که بتواند در ترقی و سعادت خانواده و شهر و کشور خود بکوشد (۱)».

از هر کودک انتظار داشتند بر شرافت و افتخار خانواده و میهن خود بیفزاید و میگفتند اگر چنین نکند طفل خوبی نیست (۲). حکایتی را که هرودوت از کبوجیه و کرزوس (۳) نقل کرده نیز مؤید همین معنی است و میسرساند که ایرانیان قدیم پیوسته از فرزندان خود خواهان بوده اند که بهتر از آنها باشند و بر افتخارات خاندان خویش بیفزایند. کبوجیه از درباریان پرسید اگر او را با پدرش مقایسه کنند چه خواهند گفت؟ پاسخ دادند مقام تو از پدر شامختر است زیرا مصر را بر فتوحات پدر افزوده و تسلط ایران را بر دریاهای تأمین کرده ای. کرزوس پادشاه لیدی که کشورش در ۵۴۸ پیش از میلاد بدست کورش افتاده بود اینطور جواب داد:

«ای پور کورش ترا با پدر نتوان سنجید زیرا هنوز مانند او فرزندی از خود باقی نگذارده ای».

از لحاظ مذهبی پدر و مادر مسئول پرورش فرزند خود بوده و از کارهای نیکوی وی که نتیجه تربیت خوب بوده بهره میبرده و اگر در این وظیفه غفلت روا میداشته اند نتیجه کارهای بد اولاد شامل حال پدر و مادر نیز میشده است.

بنا بر آنچه گذشت میتوان گفت سه منظور عمده از تربیت بدنی و اخلاقی و فکری

(۱) یسنا ۶۲-۵ نقل از اخلاق ایران باستان ص ۸۰

(۲) مینو خرد فصل ۳۳ - قسمت ۹۵ ص ۴۲

(۳) Crébus

داشته‌اند: نخست خدمت بکشور و جامعه دوم رفع مسئولیت از پدر و مادر و تولید ثواب برای آنها سوم بهبودی حال هر فرد و برتری وی بر دیگران.

القاء عقیده و عادت

عموماً دو نوع آموزش و پرورش در جهان موجود است: یکی آنکه حدود برنامه کلی برای آن معین کنند و پدر و مادر را در پرورش فرزند خویش و برگزیدن آموزگار و برنامه و روش آزادگذارند. این نوع تربیت چنانکه در فصل بعد آید در آتن مرسوم بود. نوع دوم آنستکه در کودک عقایدی را القاء کنند و عاداتی را در نهاد او متمکن سازند. بر طبق نوشته گزنوفون در کورش نامه (۱) در ایران نوع دوم معمول و مجری بوده چنانکه بواسطه وضع قوانین و مقررات و دادن دستورهای لازم طوری بچه را بار می‌آوردند که متمایل و معتقد و معتاد بکارهای معینی باشد. کارهایی که بنظرشان خوب میرسید.

از جمله عقایدی که باطفال تلقین میکردند این بود که شاه بخواست خداوند و بموهبت الهی بر تخت سلطنت ایران نشسته و نه‌اینده او بر روی زمین است و بر حسب اراده باری تعالی و بیاری او امور کشور را تمشیت میدهد (۲) بنابراین تمام مردم باید در مقابل فرمان شاه مطیع محض بوده احکام او را مجری و وی را تا سرحد پرستش دوست بدارند.

(۱) خلاصه این کتاب در جلد اول «ایران باستان» پیرنیا نقل شده است (از صفحه

۲۴۱ تا ۲۶۱)

(۲) داریوش در بند ۵ از ستون اول کتیبه بیستون گوید: «باراده اهورامزدا من شام: اهورامزدا سلطنت را بمن عطا کرد.» و در بند ۱۲ از ستون چهارم همان کتیبه گوید: «آنچه من از جزئی و کلی کردم باراده اهورامزدا بود. اهورامزدا مرا کمک کرد و ایزدان دیگر نیز» (تاریخ ایران باستان پیرنیا - جلد دوم صفحه ۱۵۷۱ و ۱۵۷۳) اینگونه عقیده نسبت بشاه موجب وحدت اقوام مختلف در تحت لوای ایران بود یهنگامی که شهریار دلیر و با تدبیر و کفایتی بر ایران سلطنت میکرد عشق و علاقه بشاه نیروی معنوی شگفت آور و قدرت عظیمی برای مملکت بود.

از چه سال کودک شروع به تحصیل می‌کرده است؟ در این خصوص
آغاز تحصیل اطلاعات موجود مختلف است. هرودوت و استرابون آغاز

تحصیل ایرانیان را از پنجسالگی نقل کرده‌اند ولی افلاطون سن هفت را ذکر نموده
 و مؤید قول او کتاب دینکرد است. حدس زده میشود که تا هفت سالگی بچه نزد پدر
 و مادر پرورش می‌یافته و از هفت به بعد نزد آموزگار و مربی.



تاج ستانی اردشیر اول ساسانی از اهورا مزدا در نقش رستم

حاکمی از اینکه سلطنت ودیعه الهی است

(عکس از آقای سامی رئیس بنگاه علمی تخت جمشید - فرودین ۱۳۳۱)

آموزگاران عموماً از میان پسران شاه یا استانداران برگزیده
آموزگار

میشدند و دارای حیثیت و شأن بوده و بدانش و پرهیزکاری

موصوف بودند. آموزگاران را آئتراپیتی (۱) یا هیربد مینامیدند و بهر يك پنجاه تن

شاگرد بین هفت و پانزده سال برای تربیت می‌سپردند. هنگام بازی هیربد کاملاً مواظب

بود که کسی بی‌نظمی نکند - نادرستی نشان ندهد - تقلب ننماید - تفتین و تعدی نکند

و اگر کرد او را سیاست نماید . هیربد خود سر مشق اخلاق و فرمانبرداری و نیک سرشتی بود و بوسیله حرکات و سکنتات و اعمال خود شاگردان را تربیت مینمود و احترام خود را در دل آنها ایجاد میکرد . استرابون از هیربدان بسیار تمجید میکند که پاکدامن و منزه میباشند .

اوقات تحصیل
ایرانیان قدیم سحر خیز بودند و خروسی که انسان را بیدار کند مقدس می دانستند . در اوستا نیز سحر خیزی تأکید شده چنانکه دروندیداد است (کتاب هیجدهم) :

«سحر گاهان خروس بانگ زده گوید ای مردم برخیزید و راستی و درستی را بستائید - دیو کاهلی را از خود دور سازید - آن دیوی که میخواهد شما را بخواب برد» از این رو روایت استرابون درست است که گوید ایرانیان قدیم شاگرد را پیش از بر آمدن آفتاب بیدار میکردند . در کتاب اوستا توصیه شده است که کودک شبانه روزی هشت ساعت صرف خواب کند و مابقی وقت را بتحصیل و تفریح پردازد و از قراریکه در گنج شایگان (منسوب به بزرگمهر) مذکور است دانش آموزان روزی هشت ساعت بآموزش و فرا گرفتن درس مشغول بودند .

برنامه آموزشگاهها یکی از مواد برنامه خواندن و نوشتن بود که از وسط قرن هفتم قبل از میلاد یعنی از زمانی که الفبای میخی در ایران معمول گردید (۱) و زبان فرس قدیم بر الواح زرین و سیمین و گلی یا بر کتیبه ها بر سینه کوهها نگاشته شد دو ماده مذکور در آموزشگاهها تدریس شد . قدیمی ترین نمونه این خط و زبان بر صفحه ای است طلایی که در ضمن کاوش در همدان بدست آمده و در اینجا گراور میشود .

در کتیبه های بیستون و تخت جمشید و نقش رستم و پارساگارد و نقاط دیگر - دروزه و سنگهایی که در نتیجه حفريات سالهای اخیر بدست آمده و نمونه آن درموزه ایران باستان است - در الواح گلی تخت جمشید که چندین هزار از آن در خزانه کاخها